



برای او، شاعر سنتور است. یاد ایشان گرمای و زاندرزشان به علاقه‌مندان موسیقی ایران‌زمین مبارک.

میراث فردا

«مشکاتیان»، شاعر سنتور

کسی نیست که موسیقی ایرانی را دوست بدارد و نام استاد «مشکاتیان» را در کنار بهترین کارهای استاد «شجریان» نشنیده باشد. به‌راستی استاد «پرویز مشکاتیان» یکی از نوابغ موسیقی ایرانی در زمینه آهنگسازی و نوازندگی است. به عقیده من بهترین لقب



کیوان ساکت

زانروز یکی از نودار و نوابغ موسیقی ایران، استاد «پرویز مشکاتیان» است؛ مردی که پس از استاد «فرامرز پایور» بیشترین تاثیر را در سنتورنوازی ایران گذاشته.



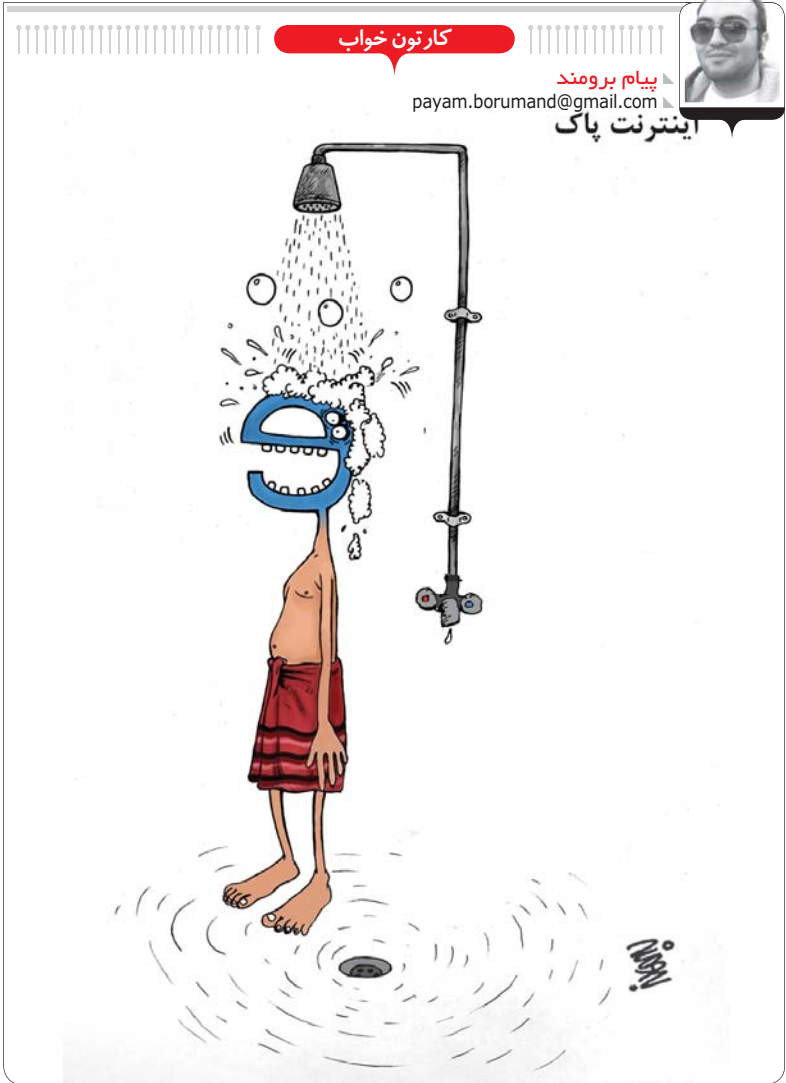
روزنامه

www.sharghdaily.ir

چهارشنبه ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۳ | ۱۴ رجب ۱۴۳۵ | ۲۰۱۴ می ۲۰۱۵ | سال یازدهم | شماره ۲۰۱۵ | ۱۶ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۰۱ | اذان مغرب ۲۰:۲۱ | اذان صبح فردا ۴:۲۱ | طلوع آفتاب ۵:۵۹

روزنامه‌فردا

fardashargh@gmail.com



آمیولاتس

بدر سیاست چطور ی سوخت؟



پوریا عالمی

• سیاست با من تماس گرفت و گفت پدرم دارد می‌سوزد. وقتی خودم را رساندم دیدم حسن بیادی، عضو سابق شورای شهر تهران، بالاسر پدر سیاست ایستاده تا من را دید گفت: «احمدی‌نژاد با هاشمی‌رفسنجانی خوب بود، ولی پدر سیاست بسوزد.»

پدر سیاست که داشت می‌سوخت یکی زد زیر گوش پسرش و گفت: بین سیاست، خاک بر سرت کنند، این همه تربیت کردم بین چی شدی، اگر تو سیاست خوبی بودی سیاستدارها با هم خوب بودند و من نمی‌سوختم. سیاست به پدرش گفت: حالا شد تقصیر من؟ اگر شما و مامان از جم جدا نمی‌شدید و سایه‌تان بالاسر من بود، حتما من سیاست خوبی می‌شدم.

پدر سیاست که داشت می‌سوخت یکی زد زیر گوش پسرش و گفت: این حرف‌ها به تو نیامده.

سیاست به پدرش گفت: ولی همه می‌گویند سیاست پدر و مادر ندارد.

پدر سیاست که داشت می‌سوخت یکی زد زیر گوش پسرش و گفت: پدرم را درآوردی با این حرف.

سیاست به پدرش گفت: ای بر پدر...

که پدر سیاست یکی زد زیر گوش پسرش و گفت: ممکن است سیاست پدر و مادر نداشته باشد، ولی باید اخلاق را در نظر گرفت.

سیاست به پدرش گفت: برو بابا، بحث اخلاق را بازنده‌های سیاسی پیش می‌کشند.

پدر سیاست گفت: ولی از بچگی به ما گفتند ادب مرد به از دولت اوست.

سیاست به پدرش گفت: بابا اگر من بالاد باشم ولی تو قاجاق باشم، شما اوکی هستی؟

پدر سیاست یکی زد زیر گوش پسرش و گفت: این چه حرفی است؟ ادب بخورد نوی سرت. بدبخت معتاد قاجاقچی.

سیاست به پدرش گفت: دیدی بابا دیدی، و های‌های گذاشت زیر گریه.

پدر سیاست که داشت می‌سوخت زنگ زد به موبایل آقای احمدی‌نژاد و گفت: چرا از اول نگفتی با هاشمی خوب بودی؟ چرا باهانش به‌هم زد؟ ببین، با این سیاسی‌بازی‌ها ت گریه بچهام سیاست را درآوردی، پدرش را هم که من باشم سوزاندی، دیگر چه می‌خواهی؟ صدای آقای احمدی‌نژاد از پشت موبایل آمد که: «آب را بریز همان‌جا که...» که موبایل آنتن نداد و قطع شد.

پنجره فردا

غارنوشتنی

کاری که به گماتم جویس و فاکتر و کافکا و هدایت و مانند آنها کرده‌اند و آیا هر کار دیگری هم همین نیست؟ همین نیست که در نهایت هر کار اقتصادی و اجتماعی و سیاسی از جایی به بعد باید وارد مرحله‌ای شود که سراسر ریسک است و خطر کردن و احتمال نابودی و البته پیدا کردن چیزهایی که در دسترس فقط استثناها بوده است؟ می‌خواهید مثالی از جنس دیگر، مثلاً سیاسی، هم برای آن بزنم؟ نه، خودتان مثال‌های مختلفش را پیدا کنید. تکمله: در گفتن این تمثیل برای دوستانم در آن لحظه، یک جنبه شوخی هم وجود داشت و آن این بود که این تمثیل مضائق مشروط با اصلا معوجی از شرایط ما بود، چون گرچه در نوشتن و غارنوردی، هم توانایی ذهنی مهم است و هم جسمی، اما در کار نوشتن، توانایی ذهنی خیلی مهم‌تر از توانایی جسمی است و در غارنوردی برعکس. از طرف دیگر، قصد از آن سفر، غارنوردی نبود و هر کس به دلایل دیگری ممکن بود آن راه تاواسط یا اواخر آمده باشد، پانامده باشد یعنی دوستان‌مان بیشتر به‌دلیل اهداف، نه لزوماً به‌دلیل توانایی‌ها و ناتوانی‌ها، تا جایی از مسیر را رفتند یا نرفتند.

و کشف‌وشهود متفاوتی باشد)، هم توانایی بدنی می‌خواهد و هم توانایی ذهنی و هم ابزار. بدون اینها واردشدنی در کار نخواهد بود و کشف و شهودی هم چه چنین کاری بدون آن توانایی‌ها و ابزار می‌تواند به معنای نابودی باشد. نوشتن داستان (و در کل، نوشتن هرچیز و حتی هر کار دیگری هم)، چنین چیزی است: درابتدا جذاب و مفرح، با کشف‌هایی حقایقی از خود و از جهان و طبعاً در دسترس خیلی‌ها. بخش دومش فقط در دسترس عده‌ای معدود است: در دسترس آنها که خطر می‌کنند و سختی‌های زیادی را به جان می‌خورند و در نهایت چشم‌اندازی بزرگ‌تر از زندگی را می‌بینند و خودشان و توانایی‌های ذهنی و جسمی‌شان را واقعی‌تر و غریب‌تر می‌بینند. اما آنها که به‌واقع کلمه خطر می‌کنند و چپ‌ساجان‌شان را گرو چنان غارنوشتنی می‌کنند، جاهای نادیده و غریبی از جهان و از وجود خودشان را پیدا و درک می‌کنند که فقط برای عده‌ای شاید استثنایی امکان‌پذیر است. اگر کسی توانایی‌هایش را به آن حد رسانده باشد و خودش را به تکنیک‌های (ابزارهای) لازم مجهز کرده باشد، می‌تواند به کشف ناشناخته‌های خودش و جهان برود؛

حسین سنابور

در یک سفر کوتاه تفریحی جمعی به منطقه «هرانده» (که غار «بورنیک» هم همان جاست)، چنددسته‌شدن جمع در حرکت به آن غار، تمثیلی را به ذهنم آورد که آن را شوخی جدی به دوستانم گفتم. اینجا می‌خواهم آن حرف را فقط از جنبه جدی‌اش بگویم. حرفم این بود که داستان‌نویسی هم مانند همین طی کردن مسیر است: عده‌ای تا پای کوه می‌آیند که منطقه‌ای است برای گلگشت و کاملاً جذاب و با حداقل سختی، عده‌ای سختی زیادی را (به نسبت توانایی‌هایشان طبعاً) تحمل می‌کنند و به ارتفاعاتی می‌روند با منظرهای زیباتر و هوایی و منظرهای جذاب‌تر، از جمله دیدن دهانه و ورودی خود غار، که برای آدم‌های ناآشنا با چنان منظره‌ای حتماً بسیار جذاب است و حتماً احساساتی را تجربه می‌کنند که به‌عنوان آدمی ناآشنا با چنان شرایطی، پیش‌تر تجربه‌های نکرده بوده‌اند. اما هنوز خود غار هم هست؛ تاریک، صخره و به کل ناشناس. رفتن به درون غار (جدای از تا کجا رفتنش، که هر بخشش می‌تواند حاوی خطرات و تجربیات

فردا: «روز خانواده»

کودکی گمشده

هستند. «روز خانواده» فرصتی است برای اندیشیدن به مشکلاتی که بسیاری از خانواده‌های ما به اشکال و دلایل گوناگون با آن روبه‌رو هستند و مسلماً اولین و بیشترین اثرات آسیب‌زای آن به کودکان منتقل می‌شود. کودکانی که در این سال‌های شاد و پرخاطره زندگی، کودکی خود را در انبوه این مشکلات گم کرده‌اند و بدون تردید آن را در محیط ناامن خیابان و یا کارگاه‌های پرمخاطره کار نه تنها پیدا نخواهند کرد، بلکه سلامت جسمی و روانی خود را نیز از دست می‌دهند. کودکانی که به‌جای رفتن به مدرسه و برخورداری از آموزش، به‌داشت، بازی و شادی که از جمله حقوق اساسی آنان است، ساعات طولانی را برخلاف همه موازین انسانی و قانونی به کار می‌پردازند و در مواردی نیز برخلاف مقوله‌نامه منع کارهای دشوار برای کودکان که جمهوری اسلامی ایران آن را امضا کرده است به کارهای پرمخاطره از جمله زباله‌گردی، کارهای ساختمانی، کار در کارگاه‌های پرمخاطره و... مشغولند. «روز خانواده» فرصتی است که حاصل اندیشیدن به مشکلات کودکان و خانواده‌های آنان باید به جای اقدامات شتابزده و بی‌نتیجه به صورت طرح‌های هدفمند دیگر برای کاهش آنها، با مشارکت همگانی به مرحله اجرا آید.

***عضو هیات‌مدیره انجمن پویا و گروه تلاشگران (شبکه یاری کودکان کار)**

در همین حوالی

در این‌روزها...

عکاس هم مثل من نگاه تامل‌برانگیزی به این میهمانی‌ها داشته است. او چهره آدم‌ها را در جمع و در لحظه‌های مثلاً آزادی و سرخوشی، می‌نقاب در لحظه‌ دوربین خود ثبت کرده است؛ لحظه‌هایی که اندوه و تنهایی در نگاه و لیخند آدم‌ها توان پنهان کردن خود را در برابر دوربین نداشته است... در بخش‌های دیگر این نمایشگاه دسته‌جمعی که نام «این‌روزها» را بر خود دارد، نگاه تاریک هنرمندان دیگر نیز تامل‌برانگیز و پر از حکایت و گفت‌وگو است. دوربین «غزل فتیحی» اما روی صورت‌های رنگی و طبیعی دختران و پسران جوانی زوم شده است که به نسل امروز تعلق دارند؛ نسلی که به روایت او، نسل رازبانه این سرزمین است. که خاک را در ریشه را می‌شناسد و هوای وطن تخدیرش می‌کنند...

جماعت را از تداوم رفت‌وآمدها منصرف کند. تا آنجا که این عادت به یک نیاز روانی تبدیل شده. به لحظه‌های روزگزار شاد رهایی... به گریختن از خود... از روزمرگی... از تنهایی... و... بارها فکر کرده بودم این سنت میهمانی‌دادن و میهمانی‌رفتن‌های مداوم افراطی به‌ویژه در چند دهه اخیر دیگر برای خودش یک هویت تثبیت‌شده پیدا کرده و به یکی از ضرورت‌های فرهنگی ما تبدیل شده است...

در همین چندروز پیش در نمایشگاه عکس «گروه عصر جمعه» -که این روزها در «گالری آرت» بر پاست- به عکس‌های سفیدوسایه‌ی برخوردم که همه آنچه را که به آن اشاره کردم هنرمندی به نام «سعید برآبادی» در چارچوب قاب‌عکس‌هایش جا داده و به دیوار آویخته بود. گویا هنرمند

ناهید کبیری

در روزگاران سخت، انسان‌ها برای گریز از ترس، اضطراب و تنهایی، به یک‌دیگر نزدیک می‌شوند. با دیدارها، گپ‌و‌گفت‌ها و هم‌ملی‌ها به یک آرامش نسبی دست می‌یابند و با تکیه به انرژی جمع قدرت و شهادت بیشتری در رویارویی با رنج‌ها و تنش‌های فردی و اجتماعی پیدا می‌کنند. یکی از ویژگی‌های جامعه ما گرایش به همین درهم‌تنیدن‌ها، وقت‌گذرانی‌های دسته‌جمعی و معاشرت‌هایی است که هیچ بهانه‌ای، چیزی از آن نمی‌کاهد. سال‌های جنگ، بمب، موشک، خاموشی‌های طولانی، راهپن‌دان خیابان‌ها، آلودگی هوا و اظهارها، برف، یخبندان، گرانی و رویدادهای فراتر از آن هرگز نتوانسته این



ناهید کبیری

۱۱۰ سفر برای ۱۱۰ زوج

به جزیره زیبای کیش

۲۳ فروردین تا ۳۱ اردیبهشت

(تاریخ قرعه کشی همزمان با میلاد حضرت قائم)

آخرین مهلت ارسال مدارک تا تاریخ ۱۳۹۳/۰۳/۱۰

فقط با ضمانت سام سرویس

مرکز تماس: ۰۲۱-۸۲۵۵۰۰۰۰

جهت دریافت اطلاعات بیشتر به سایت www.samservice.com مراجعه نمایید.

SAMSUNG